

1. *Kilabi unso' elarba'* les quatre éléments ; poème persan
2. *Makizam ul Sirar*, Trésor des secrets en djingataï
prose de Nuvai (Mir ali chin).

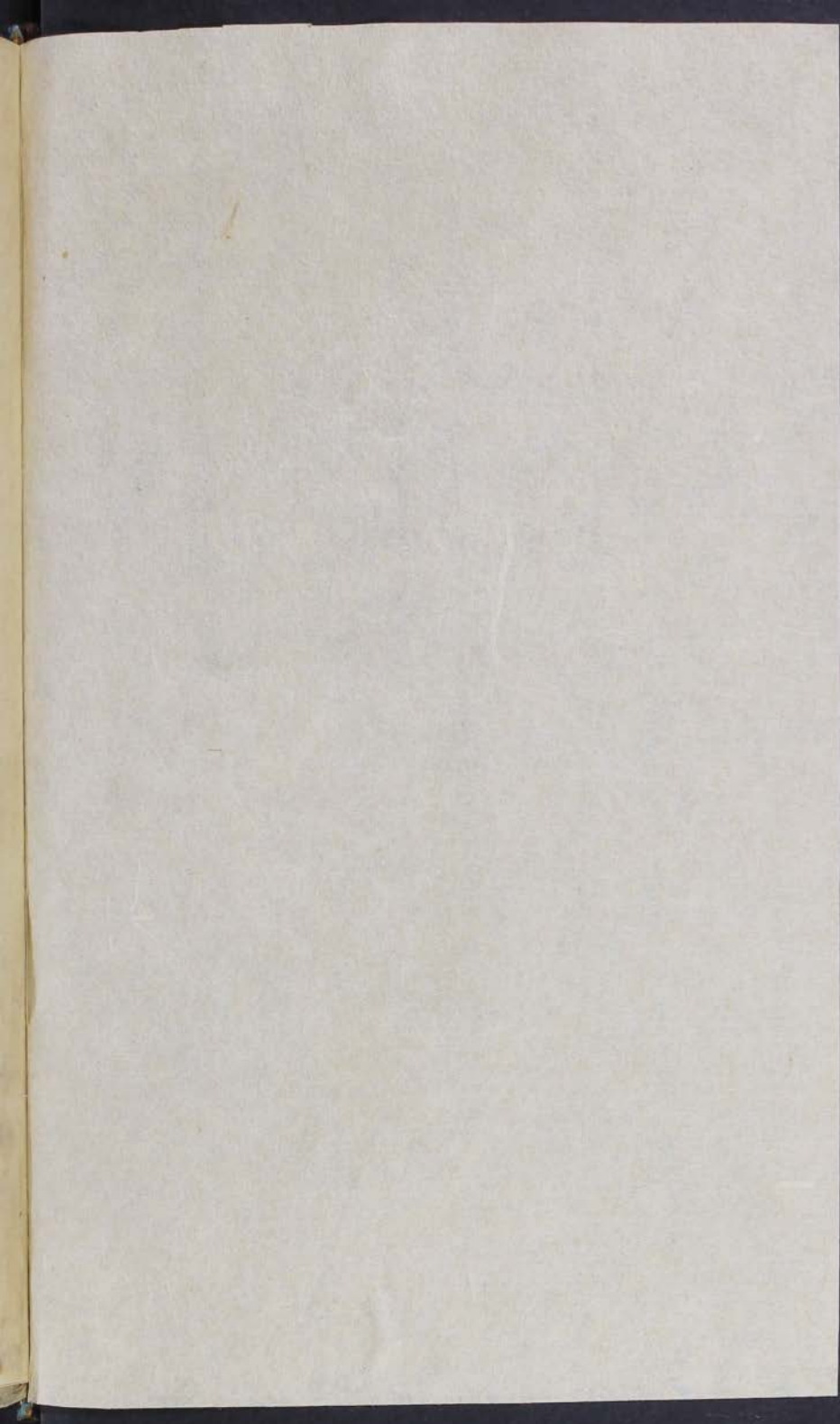
vers orientaux

کتاب عنصر اربع فای نظم مخزن اکرام توکی
از نوائی

Les quatre éléments poème persan
et
le Trésor des Secrets en turc orien-
tal de Nuvai c. à. d. de Mir
Ali Chin —

Digitized by the Library and Information
Centre of the Hungarian Academy of
Sciences





هزاره
 سینه
 ۱۰۴

۲۶۰
 ۱۳۵
 ۰۵۶
 ۰۱۹
 ۵۷۸

حواص و دریا
 کده
 ۱

کوکرنه البناء فوز بلرد

وادی	وادی	وادی	وادی	وادی	وادی
وادی	وادی	وادی	وادی	وادی	وادی
وادی	وادی	وادی	وادی	وادی	وادی
وادی	وادی	وادی	وادی	وادی	وادی

ایلاره باغی تان فوز بلرد

وادی	وادی	وادی	وادی	وادی	وادی
وادی	وادی	وادی	وادی	وادی	وادی
وادی	وادی	وادی	وادی	وادی	وادی
وادی	وادی	وادی	وادی	وادی	وادی

ایلاره باغی تان فوز بلرد
 ایلاره باغی تان فوز بلرد
 ایلاره باغی تان فوز بلرد



Periso. O. 81

عمر

کتابی عنده اربع کتاب نظم بحر اسرار
تبرک او سراف

۱۱۵



خداوند عقل و ضیاء جان	بنا کرد ازین جا که هر جان
یکی آب روشن که باد پاک	یکی طبع آتش که جرم خاک
بیا میخت پاکدگر هر چهار	در آمیختن گشت پیدا
مخالف طبیعت چو پتو پتو شد	موافق نگارند در و پتو شد
وزان پس به نوبت آمدند	همه پستی را اگله آمدند
همی قوت و عقل آمدند	که مار از زشتی بجوشید
خیال دوم قوت بسپند	که خوانندش از زم و دیو ترند
غذای سیوم باد و روتن	که جاندار بر غم آن بوستن

چهارم بود شهوت ناکرین

بهر دم خوش است این سخنها

حکیمان حوائج بشرت بخش

بدان تاجوازا از این سخن

اگر چند از این داستان کهن

کتابخانه خجاری درونشکی

و در استماع لغات

درین دایره چنان که در
این کتاب مذکور است

ولین و چون بحالت
.....

چو در حور دمن لعل طاقین

اگر چاره بودی ز الفاظ

سما با رشتی مکوشیدنی

کروهر و دار بندر ماه و

که در کوهر دوم آید

بہر تیس ہفتے ہفتے

فوز و نفع و سود و برکت از محسن

نزدیک مساجد و سخن

بررسی می یابد
نشری

سخمائی اوپسری

لرؤسیرہ جو اندن حر

زیا قوت و کونہر کسرم

اگر خوش سیرایم نه د

ازین قصه پرستیز گردی

زهوی در وجایه پویندی

مذرجب
فوق
نور
صالح
قوله
سنة

چرخ کرپه رخسار دشت دار و شام	کر از زند کوی یه نیا بدکار
دین در بسی اس و شمس را	خود را دین منزل ارشاد
بهر خنکفتند حکیمان ده	سخن بسته داری ز جان
بدان رام را راه و دستار	سزا را بر نامه کار نیست
نه بینی که در قضا می کن	همه دین سخن ساز کردی من
بر و باد و آموحکا کینند	از ایشان به دم رو کینند
کنده چار و هوش انسان بند	نه این چار گوید نه ان سهند
کسی که دین قصه انار است	بمعنی در و احریب است
کنون حکمت و پند میگویم	سخن را بهر دستا بر نم

بگویم بفرمان کنون سب و او	کنم نظم این در جهان کار
بخشیتن در الفیه یا دکن	دل گیر تر پدر و استاد کن

بداین الفیه دخت یار بود	بسی حور ز ما حور ده تا کرد
بسی کرد در شمع تیار	بسی سیم وز کرد در کار
چو باد از در الفیه بگذریم	ز پیر و مشتی سخن پستیم
یکی پیر بدر اکیس کوفته	حز مند و باکیس کوفته
بسی نیکی و سیرت را کا بود	بسی نیفه را بند بکشت بود
بکادن کوی سیمین شیر بود	پسبک پایه پیری کران بود
حدیث و مشتی چو آمد به بن	ز بهوشی خوار زم را نم سخن
و را بود یک گیر آگسند	ز بچا د ترک و زر جان کر
شکاف کلاش ز غیش شکار	کرپس برزدی ناگهانش منا
ز عشق آشکارا کلاش شکار	کرپس برزدی سر سوراخ تا

کتابخانه

نام این کتاب در فهرست
کتابخانه

فهرست
کتابخانه

عجی و چستی بسوزاج تنگ

کف انداز بودی سیماب

که از نو عیان سخن راست

من ایغنه گویم اکنون چست

نرمند و سپهر ز آواز بود

بهند و پان نام او تاز بود

کله دیده بود او سرون از

ز مردان همانا که بسنگام

زمر کونه شلفها داد بود

در این پوسته آماده بود

ز کثیر و سبکاله تا بر نهند

ممد پارسیان و پاکان سند

بهر بایا موختندی ازو

روا زار ازو خستندی ازو

سم از کار مردان هم از کار

بکفشی سخن بر سپهر اجمن

همی می کشتن بسنگام کار

و گردن شیره در مرغزار

دید و که سامان این کار چست

نمقشی گزاشان کنه کار چست

و تب کردی چو ایوان کاخ

و از مردان کشته بودی

جوان چون سن سوی خبر برد	بدر بند خانه اندر برد
دانش چو سر شوشت	زهر سو بزد پس او در جو
شود کار هر یک ز شادی	ز فرزند و از زن بیاندکام
سم این چو آید از نیشان جوا	شکفت بالهیه با شتاب
بدو گفت استاد کای پاک ای	سخن کوی بند از دمان بر

بدو گفت شاکر دفر زاد شو	که ای جان دیش بمن دار کوش
چرا چون بوان خرافه را	با در کند کیر کهنه چو مار
رخ زرد را چون طبع کند	رذل بیخ و اندیشه برین
کند چشم روشن کند تن در	و بدبرد نیز او با بد است
بدو گفت کای کم خرد زین	ندانسی ای این اصل
بدش بجزای ای کم خرد	ندانم که پی دیش است

چنین گفت که حکمت کردگار	چنین آمد از رای آموز کار
که چون سوش جان داد خواند	پستان با جسد برآرد عی
ز بسج سنگام و جام خویش	ز سختی بلرزد بر اندام خویش
از آن گونه تا کار کرد تمام	ز کون و کپس چون برآید نام
این خوبرو در جهان کلاست	اگر مردش شد آرازمیت
چو آتش کند و کپس سرد را	خوش آید جاع چنین مرد را
زبان جله برداشد و پستان	ز را و پستانش گرفتد مایه
چو باز از پستانش برداشند	نمده رای نوع دیگر باشند

بیا آمد از زمان شلیف	زن پارسا و دختر العین
با در چنین گفت کای محرم	نه پیکانه ام من ترا دخرم
چو را و سخن برکشایه بمن	زدانش روی نوغانی بمن

داران بجان برنجاری بود
بدو گفت مادر که ای جان من
تو باید که فرنگ داری بجا
زنا را ز سر در سخن کسری
پس که چنین گفت با الیفه
که ای پر سر خیزی دستگاه
که گیری سطر است و گیری کت
سیف دست گیری و گیری است
بدو گفت بانه که کردم سپند
منر است با خر زامی از
در شش عین است چون
ولیکن درین باره دیدار من

بس از تو ز تو یار داری بود
زم مقصود خود کوی مکمل سخن
که روزی با منی زمین یادگار
سخنهای نو با کهن کسری
کزین زنان جهان شریفه
بدانش تویی در خورشیدگاه
چکولی ز سر دو کد امی است
که پیش داریم مقدار و جا
که لطف و رونت و رایت
اگر وقت باشد بگویم بر باز
نه بدخو ز بود وقت آورد
چنین آمد از رای شیار من

که گر کیر کوته بود یا دراز	بختی که کن بهانه میساز
هر آن کس که کادن کند بجای	بر روی زویر جد اگر دایم
بدو گفت و صر که این مادر است	بدین علمها رای تو قادر است
ازین درخشاں کرد و حسن	و اسب بر دیر توان این سخن
زمان جمله برداش او پست	رزا و پستاش گرفتند یاد
دیگفت مادر چو نفعی پستان	چون مادر در کشید عیاران
چو گردن او نهی مرد و پا	خواستی بر آد لبش را بجا

نبال از خوشی نرم بر زن ریز
رنالادی اندر زندگیر

کوز کجاست که اولم ای غافل
الهی بکن قومه را طبعی
و مکه خاطر او کجاست
نخ کا محمد ع

جو اعره از آن خرمی شب
بیاید بکام و روز ریزد آب

رویت ز دانش نت را درین	را پستادراکت ای پاک دین
مرا بهر از حدی بے دی	سوال مرا که جواب بے دی
چو آتش را به سخن در نیست	را پستادانا اجابت نیست
چو پنهان کند خور بر سر در زبا	را پستادراکت سخام کار
چه کونی که ابد باشد خور	رن و مرد خوشی گشتند خور
چو یا بد کس تک کیر دراز	چگونه دهد عشق با یار ساز
ز بند سخن بر کشادی کر	بدو گفت پستادواند زور
چه احام طبع و حیر اساد	تو باری بسی تلخ و داد
نه بردمان ای زنا کان	با گشت اگر قطره اکینین
با گشت خوشی رسد یا کام	چو گشت در کام بردی نام

دین وقت نوبی که خفیم زیر
ترا کرد بد کردش بود کار
چو در کام او مشکنی کام شیر
چو شوت بنید از آردان
میکی چسپه او از آری است
با پستاد گفت ای سپهر خد
بدو گفت پستاد گای نیکی
چنان کن که بپستاد دم دهی
کمی حلقه آن ران چون پرنیان
چو او غزه اندر سپهر ز نمان
چنان بر زنی کف کس نریز
بجوش آمد طبع آفتاب برین

و بن کس نهاد بهشت گیر
عقیقی که کیب بجا داده و
رساند بخت تو آسب گیر
کند دید کس چو سیاه بدن
ترایز او پستاد کانی است
مانی ازین در با کینه بد
چو بدوش مردم نمی هر دو پای
همان کون چون لغو و راحم دهی
کس تنگ بیرون کنی تو زان
بجانبه آن کون چون گام
کجا جایه منیر یاد خیزد ز گیر
به پرایه اندر سپهر بچین

<p>به بنیان ددای شترای کج چون زمان بجد کردند و برخواستند</p>	<p>که از نو بگردد جد اهر خوب زبانها بدخش بیارایند</p>
<p>چون بست مسایه را راخته و استادرا کشت ای پاک تن همی پای من جیت و جوی بند کنم ش این طبع ناشدوش بدو کشت استاد آموزگار بدو کشت زن کای گرامی خوش زنی کو بخت بود زرد روی بدو کشت استاد کای نازنین</p>	<p>شاخواند استاد را خلوت سزای پرستش بهر ارجن نه علمی کرد گفت و گو کند چه کو بی پرسم ز استاد پیش که برکوی داندیشه در دل آید کرت کج باید بمن دار کوش ز نشتن بود خوشتر روی او دل پر ز هوش تو کج بچن</p>

شانی تو و خشیه دیر باد
هراد تو رین کار جمل شود
ترا سازگار است و ایدوی
چو رنگ یک چشم چا و سپه
چو آتش در آغود بیکار مرد
رخ نرزد را چون طر خون
چنان یاد گیر ی بسنگام
کف اندازد عشق بر بام کس
چنان مرد را چون بخت آوردی
بدو گفت استام کای جان ما
بوقتی که پسر بر بندگی مرد
و ز خواب مرد و خنکای

کس نازنین تو پر گیر باد
همان نوز دل با تو مکدل شود
بیا کین دل کس ناسوی
بر آرد کلاه و بد بد ذکر
زنم یک پدر و دشتوار مرد
کهورا پر از آب صابون
تو کوی هست کاید اندر زنا
پسر در راه بارام کس
خوش آید ترا کادن بری
کرت کام گیر است یابی تو کام
محب ای کرن زنان زرد
بگو تا کشید میان پای را

نوازان و جنان کس حج من زن برپ کر خواب زن

دراورچه مرد کرا نمایا ه پسوزی سرقاضی اندر کلا

به ابلان خیار و قد پیشتر	تو ابلان خویش او خلق در خیار
بیشتر بر یکدیگر ان خویش	بجنان پیغمبر هر دنان خویش
همی دارم خور و در دربار	چو در جعبه نادر چو در سینه خیار
جوان مرد چون دید ان ترا	کس نرم چون پریان ترا
سما کنه بریزد در آور و در	ز پهلوی سر کعبه حضرت کرد
زنان طبعه کشند کای استا	ارین به کسی داد خویش مداد
زینگی روان ترا بهر باد	زنی دیگر آمد بر او سپاد

مرد و کنت استا پوشید راز	بگو کر بگویند داری نیاز
زنی کش زانان آن فخر و خون	سه ماه سپیدار آید ر و ن
ز پیری نباشد شش هر بند	که عذری ز پیری بران آید
مرد و کنت استا دین ای تو	سر حشمت خویش بود جای تو

زنا زادرین عود باشد	نبرد بدینان سخن کسی
شود بهتر از شستن سر نکون	زنی را که نر کوبسته است ^{خون}
زنان جمله گوشت کای است	یکی خود ز لب تو مکیدم
غذای تو دارم شمای خوش	تو دانی نهانی ^{خون}
چنین گفت اکنه بد من	بپوشید درای کس اندرند
بوقتی که چون کینه خوک	چو آهن شود در میان پای
یکی باد در سپر کلا بکند	چو پستیم که صف بکشند
بگیرد سپر از لشکر تو	کند قتل آن کو بهیمن تو
بگویم که ای مرغ لبرم	زای و ز فغانست من بکندم
تو در دم دورا نوبه بزرگ	سپید و ساعد و بر حسن
بدید اید آن در که پسیم	چو دوزخ را ز دوتا بکند
جو غر و مردم بگیرد بیت	یکی کیسه چون گردن پست

درازیش چون کردن لکلی	چو شمشیر مندی برد هر کی
بمیز و در آرد دینال تو	کند غرق و خسته کند حال تو
رخت را بزنک طبع چون	کست را پراز آب صبا کون
چو مستودن گشت از کون نیست	زنی اعیانی نام بر پای خاست

اوستا در اکت این کار من	میخورد این جان شیار من
عزم سر ششی گیرای دراز	چو خرطوم فیل و چو شش کراز
سر گیر شوم بود چون حیار	بن گیر سپ چون بشش چار
زوزند بهره ندارم بیه	جهان زین بختی گذارم بیه
حراست تدبیر و زهر هر	برندان من چون رسد هر
بدو گفت اوستا کین نیست	درین کار یاری کما نیست
از ایدر بسی هست کفار ما	میا از ایت عیب اندر ما

چو افتد بد و مرد کوتا و کبیر	مکر تا پس خود ز دندی نیر
ز بند سخن رکبش ایم کره	مکویم ترا زین کده است به
به ایستادگشا که است راه	که دانی رسمی جو بای کا
چنین گشت او پستادگای	توی هر باغم بهر دو سپر
بوقتی که هنگام کادن بود	که خفتن و بوپ دادن بود
جو اعرز با کبیر همچو کتون	نشیند بران کبند علاج کون
چو بر کس نهند خورده زشت سو	کند تنک را و نفس در کلو
تو باید که بر شیب جنبی پستان	نهی بر کتفهای او سر دوران
چو اندر بد و خواجه سر تنک را	تو بر گیر وی زن کس تنک را
چو فرزند را و اسپاری کند	زن و مرد باید که یاری کند

چون شد صد غرق کیسه	سیر کرد چوین در زیر مرد
هم آنکه ز کام کوشش راز گیر	رو شد شیر از دلبستان
چو بیرون کشد و دگیر سطر	از آب ایران چو باران
دو صد جاد بد بوسه بر بام سپ	برد سجد و هر جا برد نام
چو پرچمت از این سخن آید	پس آنکه ز بازایا جفت
بدو گفت سپاد بر کو چنین	نکته چه گوید و او را همین

حاجه سپاد را گفت ای شویار	کرن زمان مازر روزگار
یکی مرد پسنی که بوند او	تام او در حلقه نوزاد
یکی را بود بچه مازرست	همه ساله گردیده او زار و
بدو گفت سپاد نیکو است این	حدیثی و علمی بنزد پست این
مرا این بند را چند بستم کلید	تا بهی این از زن آید بدید

کس اینچنین زن بخشکشد	ازین در سخن سپهر بگشکشد
دانه دانه جزه چو بکشد	که آید بسوی گذرگاه و تنگ
چو بگرفته باشد کفشک آید	کند در کس چو در خوشاب
تو لکن کدوک رز در دی	سک صبر و بیایه و چاره جوی
و لیک بستی زن شوهر	باید که دارد حضور ابرار
جو از چون شهوت آوردن	ست تیار از سر خویش ببردن
سباز و بدندان و راه کو	کند پای را در بعلنگا و او
بفرمایش نیز نماند که	باله بدرگاه کس سر کله
چو اندک کثرت درگاه	سپارد بهیچ کزن را پس
جوان را پس پای ببردن	گشس آورد باز در کون
زن اندر میان کسند بیکون	مند در میان پیش مرد خردن
کن حیل تا میس سیکون	جوی کس اندازد از زار و کون

هم اندر زمان کار کرد تمام

رسد روشنی از قیپش کجام

زمان جمله برای آن شوند

بیار آید آفرین ملبند

زین بوسه دادند بر شلیقه

سخن را بسیار آید بر لایقه

که مادر اسمی او باید نشان

ز ناله و معانی ز شغل نشان

زنی دید ناکا و شخصی بر او

مکر سر دو کردند در هم کلاه

چگونه پند از زن شهوند

که آن قلب را چگونگی کند

بکانه کری طبع او شاد است

شناسد که آب او با دست

چنین مرد مردی بود کا دگی

هم ابله نهاد و هم ابله نای

بد و گفت مادر که ما برای تو

به پند همی رسان پای تو

میان مرد را جوی یکشانی

سرنیش همی جو یکی کاخانی

قوی کردنش چون چاری بود

بر دسری چون چاری بود

چو خمی زند خرد اندر شکم	چو کوی نشادی شستند
شکفته کند بخت در کف دست	گر اندر سپوزد بسوزان کس
ولیکن بسی در میان دزد	جهاز چنین مردمان ربود
مردگان او را به میان زر	تو ای جان مادر حذر کن رخ
هلاک رود نهایت در زیر او	زمان را ز میان پست درگاه
چو کس ز غر دشت باید نکا	مرد گفت دختر که بنای راه
لجاء دروان تو اگر کنی رخ	مرد گفت مادر که در زیر رخ
مبادی چنین گیر مایه دیر	دگر تو خوشی هم نیاید بکمر
گشت از برش گیر اندر زمین	دو فایه بر و چون دو دایه زمین
چو یک نیمه گیر خود را از نو	کس آن همه ساله افکار نو
کند استخوان میان پست خود	چو کر ز غنای در آفرید
کند او گشت را پراثر خود	بود چون در ای شتر گیر

ولیکن چو پانیده باشد جوان
 یکی لکنه از گونه حمصه بود
 بغضب بود کردن کیر او
 یکی خال مشکین بر پیشانی است
 ترا کس مانند ندارد مست
 سر کیر اوست چون سوره
 درازی سر زیت در کار خود
 ترا کیر کوچک بود دهنه
 چو یابے جوانی بدین لری
 بدو گفت دهنه که ای کار
 بدو گفت مادر خود بست
 دو پای چو سپهرین ذو کن دراز

پس جوانیت بروی کشتی رفت
 ببالا چو شاخ صنوبر بود
 دو فندق بود در پسته زرد
 در چپ رجب باز چنگار است
 و راجیه مانند فندقی
 بدین کیر عاشق بود دهنه
 بسجسته لکنه تو در زرد
 رفودی سر و نماید از قایه
 مهل جان مادر بر چرخه
 این زن از بر دخت کشتی باز
 جوان را کیر کشتی د
 جوان رفو در ریزه دار غراز

با کمون در کس سپوزد ترا که در دید بهش فرزند ترا

توانان را چون سوسن آبدار چو چمن بستان و بگردش برابر

ز ذوق آن جوانمرد کاغذ	دشمنان و بندهای یکدیگر
چو اندر سپوز بد رکاب	پراز زرق و طبعی کند ز ادب
چو از خلق ایضه و کثرت	زمانه باو در مدار ای کلیم
که آن مرد در ایس زیز و زبر	چو شاخ خوشه نیک آید بر
چو این در سخن آمد البقیه	بهر سپید باز از کرن شفیقه

که در شرط خوبی چه چیز چینه	که زن را بدان نام خوبی بن
بد و گفت مادر که ای شوهر	درین را و نیکو بمن گوش دار
که زن را کمون در آفرین	چهار است در چار و چهار
زمانه را بایده سفیدی چار	که بنیاد خوبه بود آچار
تو هر چار در صورت او بگو	ز دندان و ناخن بر چشم ز
بود بچنین چار و دیگر سپا	که باشد می نیکو می را پنا

سرفراز با کیسوی مشکای
 بود چار چیز بی سبزه عجب
 بود ترش کوهی را مثل
 اگر تک یا بی سگت و کوهت
 باید سراج آن چهار دگر
 همان چار بار یک با عجب
 بود چار چیزش سبط و کلان
 بود چار چیزش دگر گرم و نرم
 چو خوش بوی باید بوی ارش
 بعد از آن کیس تک
 چنین زن چو آید بچکان
 همان مرد باید که بایست

صف ناک و دایره ای در بار
 زبان کس کوه و روی و لب
 دو ساق و دو ساعد زبان
 دمان کس و پنی و نه پست
 دو بادام و پیشانی و دو لب
 کمر کا و دینی و نه لب
 سرین کا و گردن پنهان و
 سرین کا و دانت و زار و شکم
 کس تک و پنی و آن و لب
 نشاید بجز ناک و پیکر و خ
 شب و روز از خوش بود
 کس تک و آن که بایست

بهر خم از ان خرز دشت

چو پیا باشد خجسته شس

باین شد ازین یک در دشت

سختی نشت اندرین فتم

رمغی درین دستان کمن

معانی بلند است و الفاظ

ارین پنهان هر چه کمن

ارین دستان نه نامم

دو در ماند و در کار دشت

حدیث دشتی فراز او یرم

بریزد بر دشت من ریش

چو حرکت از پیر حرکت

ارین باید و دستان کمن

حواس سخن سم بدین فتم

سمی کنج کو هر نماید سخن

بلندی رستی نیاید است

بر کوه برین بر سفالین

کنون در زمان در کدایم

ز مویس خوارزم و دشت

سخن چون تو اینم باز او یرم

دشتی کی پیر بر نماید بود

سه ساله زن کای سمایه بود

میشه جوانان افسون کرای	از دوا پشندی درین پرد
بهر یک ضوئی بیا خوشی	به افسون بسی فها حسنی
هنگام کادن چو خجین	که وی آزمودی چه این بود
جوان خرمند سیکو سخن	سخن گفت در پیش مرد کن
که باشد جوانی که از نام زن	دلش بسته کردد باند نام زن
ولیکن چو زرا در آرد بریز	ای پستی در آید زافا ز
بدون نام مردی و باب بود	سمان گیر او چون دوا بود
دی ارشتم زن دیند برین	رن از ریز گوید که بسپورین
زبان بر کشید که اشی سگم	کجا رودی آن جلدی که بادو
کر از مردمان را ز دهرین	یک امشب مکن بند شرمسار
بگوید جوان مقصدهای دراز	از دانش خود جزو زرا کبر و ناز
نه اور ازین دستهای کشند	نه بر سبیل او نگاه می کنند

چنین است و را که گفتم چنین
چو بشنید پیران سخنانی را
بگفت ای جوان این کار خور
که نفرین برین بفرمای
جوانان و پستی بر پیران گذار
تو باید که اکنون بگریزی
چو اره بردن تو آنست تو
چنین
مباد که باشد جوانی
که تا قصد کارش نباشد می
و اندرین دانه نشسته اند

تو اکنون چه تدبیر داری
بخندید و ز کفش دگر گوشت
مکن زین بس را و آورد
چنین کیسه در بخت شیر باد
جوانی و پستی نیاید بکار
سر کمر است اندر آری برین
درینا درینا جوانی
زن و رانمان خوانند اندر
برنجیدنش روز و شب می
کسانی که این کار بکشند

جوان گفت ای پیر کون

برین مایه اندر بختی مکن

کس چون پهن بر بند زرتو کل افشان کند بر کسیرتو

بیای بصد خرمی کام خویش ز یا قوت لب نقد اندام خویش

و چند اگر پشت کشته است پشیم
چو مقصود این یک در آمد

مطیع چنین گدنی را هنوز
جوانی در کرد بر پایست

در استادراکت گامی نه بین
جو است با گیر چون دیگر
بنوعی توانی نمودن کنون
بدو گفت پیرای روان
زنی را کرن در بودن کوه
ز سرخی تو گوی که است چو گل
مران زن که دارد نشان
میش از افغان بکار
معلق کن کون کلک

سرای سرباید فتنه بین
بکرم چو آتش بسختی چو
که بر سپینه زن بجهنم کن
چو خورشید بر آسمان بگذرد
بر سرخی زند پیکان بر نما
سفیدی رخسار چون شیردل
بفکن پیش خود سستین
خو خوب بکشی شلوار
ببسی نیایان کشتن

دوازده شوار تا پای بند	در اندازد که روش چون کند
بدین روی اندر بایستد	دو پایش بگردن بکشد
بکس کن توان که چون کن	چنانک تشاید چشمش بر بن
همگی ای این نوع تا در غم	برزدان زن بر فشار دگر
چو مقصود این یک جوان	جوان دگر زد بر پای حات
در استاد راکت در خوش کام	جوانی دگر به مستحق بنام
که ای پر سر بر پاکیزه رای	بهرداشته خلق را رانای
جو اندر خیر که کوه کاهای	چو آید بکشت زنی دلربای
زنی پارسا چون بگویند	بکس کیر چون پستون در بد
بیش تو آید بجنبه نکون	تو که را کس کیر و که را کون
دو کل بر توان جید از خاراد	چه گوید کنون خواجه در کاراد

بدو گفت خواجه که دشمن است	در آموختن پنج لب نیست
کسی را که نیکو نباشد موس	بگریه می کای زن راوس
جوان گفت کای خواجه نمون	بدین شرح اشکال کردی
بدو گفت خواجه که شلوار زن	بپایش در افکن کلو و از زن
میو پس آن پسر از چو چیم	وز خوب را نوی چون سیم
بس که نگر می تادر با	هند بر در کون خود هر دو با
برون کن همان کیسه خوکای	بنه رکبت پای زن پای را
بدانگونه بکد از زخمی درشت	که از دیدن جبهه اش پست
بر آویزان از آن دوش سپید	همی کای تا کار کرد دستم
چو این یک جوان شد در کرباجی	خواجه دیگر در آمد بپای

مکوتیر و کاکای لفظی	معاف از همه یک نامش
---------------------	---------------------

و ایستاد راکت ای جان پای
 زنی را که باشد بعد از آن باز
 کس ز من پر موی چون پستین
 چو بر پیش از کیر آرد جواب
 گیتی بخاند جز روی کسیر
 بسی در دمانش بگیرد سی
 نشانیش باشد بد اینم آن
 مدد گشت پر دشتی چنین
 زنی را که با دی لقای بود
 بر پیش عمود تو آرد سجود
 ترا که چنین زن بفتد بام
 همان که او را بخوبی بکون

ز جان زدنش نه از آب خاک
 می دارد از شر هم کشید و راز
 می لدا شر هم او بر زمین
 و کربخو کبیر بند بخواب
 چو طحطان کند موی کیر
 زنی کیر بودن بهر دسی
 که زن از پیر کیر آمد جان
 در ایام خود دید نام چندین
 شش می پارسای بود
 بهر دو تر از پند عمود
 هم اگر پس هم از کون یابی تو
 نشینی بران کسند بکون

یکی پادشاه رهنش کین ز غنای رهنش کین

اولین افت در جلاله ن جانگ

یکی سپهری پادشاه یکی خیمه تنایه در کوک

بدر

نوائے

بسم الله الرحمن الرحيم
حقنیک آتی پر لہ غفور رحیم
باشلا سانس سر شینی نو فی غفل
نینکری آتی نیکاروان و غفل
نیل کہ تو شا نینکری آتیدین برا
سر نہ کیم شین باشلا سانس نیکار
جہجہ ملک و راتیا دور آتیدین
یونق ای دی بوبر سپہ کو کشتہ فی

فتح و ظفر آتبی و ای حکیم
باشلا سر شینی ای پیکر کیم
کر دیما سا اور تادین اول
نینکری آتی پر لہ آتہ ختم
بو اغانیدین بولما غانی تضرع
نینکری آتیدین تا پار اول
جملہ جهان بولہ عیسیٰ
بار جان فی افسد ی افسد

قدرت ایاسید را بن مرده	بند سیرنی سبلو را اول اشک
پرنچکا پرپ ایدی غنر و جا	پرنچه فی سالدی غضب دین چا
پرنچکا نال رسالت پرپ	پرنچکا نور هدایت پرپ
پرنچه فی قیلدی جهاندی	پرسنی بیک آتینی قوبدی ویا
بارجا اولون بیک بر قین پلو	قدرت ایاسی نه تیلانمیلو
یوقور انجاسیج شریک وزیر	منلی انیک یوقور اوزی فی نظر

جمل پیل سرور یدر مصطفی	کان کرم حسن صدق و صفا
قرب مقانده حبیب آل	عالم و آدمغانی قیلدی شاه
وصل پیلطنی قیلنمیکه گاه	بولدی پیرامت لارا و چرخ غنچه
پرنکا اگر بولسا انداشغیج	بوزغای ایدی پرنی خصال غنچه
باریدی کوپ طایفه پرنی و ن	چرکایدن سید تو قان اوردن

بارجاسینه قولن او چون ار

پری اگر قلیسه ایدی پرکت

پنر کیم ایا قدین تاش اید ورنه پرخرا

بولما حیرت قه صاحت فی کور

اول کیم اید ورنه پله مقدم

نجه که یوق پزده عبادات آتی

امر چه قطع ایتمی عدم منزلی

سوز کهری بیکوچی صرف از

جلن قلیب ز تنقی اچسه ذوق

عشق بو نگاه ده اوردی ندا

علم محل ناپنی دستلیدی ظهور

قوت اچینسید نکیم ایدنی

کشف بولوب وحی پلا اصل فرج

بارجاسینه قهرت اید اید و آله

پنرون ایا پس کرین جباب

قالما عساجسه غیبت فی کور

جمله فاندین انکاخو دچشم

شکر که بار در پز انیک استی

سوز کارتم اوردی ادم نیک

بولدی بیلک نطقده منصوبه

شوق و طلب یونی اوز سالدی

غیب دشمادت قه یایلدی

سعله اوردوب پرتوینی سالدی

بار جابو قدرت پله بولدی

سالمی عد و پایہ مکرارینی	صف غا تا بشو روی او فاعلمنا
بولدی عد و صفاتی لاسی	صف بولوب جف و نیک جا
نقطه پلا نقطه نام پب استراج	قویدی الف فرفه شامانه تاج
توشکج الف قاننی نیک سیاهی	نابنی همول پایہ فی سہایہ
تاج ظلی نقطه الف ظل فی	ایسی الف نفی الف لام فی
بولدی بویر نقطه معانی پ	نقطه نیکم نقطه طغرائی پ
نقطه نیکم واد و لایقہ صرف	حرف نیکم بی بدایت قہ طرف
نقطه بولوب صفرقہ حرف الخطا	حرف بولوب نقطه عام الکنا
انچه تعریف قلیب از دواج	معرفت ارقاننی پردی نتائج
ایلا دی ایملانظری کوز کاکوز	دایرہ پر لا اولانی سنج کاسو
الفت ایلا سپکا اولاندی الف	وقفہ سیدین قافیہ پایدی
مخزن اسماء بورمزاردی پل	ناطقہ بوز کوز کوزین او کرازی پل

موندن اولاشیدی مرتبام

عقل مونی علم الادم دیدی

عاقل اگر روز پله سوزنی مابار

اول که پلور سوز کهری مستین

امل نظر شین سینی سوز پلور

سوز کوزیدر اول که کورار جا

سوز ده کورد سوز لاکو چده

طاسرو باطن خن سری سوز ده

اول کیشی کهیم تابی سوز کنجی

کیم که نظر نظر بدین یو مدی کوز

عمر انما به چو بود لغای لاف

صفر صغی او شب دور و دور و پلسم

بار جا اولوق اسیدین اعظم

عارف او شول سوز ده اوزر نی مابار

سوز ده تاپار سوز لاکو چنی کین

نور بصر مین سینی کوز پلور

اوز سوزیدر اول که سوزار جا

یوق ایسه سوز کیز لاکو چن

اوز که دایوق سر نه که وار او

یقصدی سبا و مدار اوزر نی مابار

قویا دی میراث اوزر بدین غیر سوز

سوز دور و سوز دینده قاف

سوپس و مسایم اول اردی	پیر کچه نسیم پر لایدم خم نفس
در و دلم نقل فغانم رباب	کوزیا شبیدن باوه باغیرین کباب
بولومی باشدین یاق اغوش اود	ماید اغی اندیشه لاریم جوش اود
نالہ دلوز قلیب شه و شور	اوجک سوز سونوب ست زور
سیر بولوب ز یوراک قیاب	سینه باز در و دلم غایب
شورش شور به سی تنهای سنو	در و سبب ایکی حراحت قد نو
و دباشمد ایاقیم کهن	شع صفت یک یوراکم شغلین
ایلا که تن کور و کفن حبتین	جان تیلای پربولی تن حبتین
روز قیامت فی کور و ب	کوز و نه کینک و نیا بولوب نکین
غایتی یوق اوت پلا اورتا	سر دم و مرططه پراوت قریا
نالہ جانوز توزوب صدر	اوت اچمه مفطرس عیاره
دینا دامر طط سالیب صد	مغفس آنک قلیب پرنوا

عمر او تو بکس ماین او یقین و او	نالہ لرزیدن او بومای قوت و
چرخ فلک نشسته بود لب جان	دنیا ی دون قصه قید فانی
صبر نیا پسینی بجای بوز	حاصلی یون عین امید و
طایر اندیشه اور و ببال بر	فکر باغی پر لاکر خنجر
کاه ملک جده طیران آب	کاه فلک بر چیده سیران
کاه تلاب در دلیغ و	کاه سور و بربخ و غنچه شفا
میں بودم تاسه پلان سست	غیرت اجن و پستیده پیر
نچه بونی صبر لقی ای صبر و	بیر کبر اکرا ای کمال پلان و
بند و بلا دنیا و ابر کاتوشار	موجہ بلا ابریشی کمانی شیار
ایر ایسا کمال یر دیکو کین	کچکان ابر انارینک اشین ایشین
نوت غم و محنت پلا کو کلو کھی	عاقل ایسا کمر سم و در مانیک
عاصم غمت بولمه فراغت پر	عاصم سکین الاق و ستند

جوهه سبک سرفوندين بول	مير ايلار اوب قهمدت بول
بوسف صيق قوقل اوقدا	صدق نمازين ميتلور بارسانا
مشربك اسنادني قلعين دست	اهل بلا پيله سيندين تخت
بولما سانك ل شوه يك ايجار	كروار كنك است ايمع ^{ضعت} ك
رض غايبه ^{صول} اكل بي او	معنى سى بوق لاف ^{فذل} في قولى اى
نارت بود عوى رسيغه علم	قصه اوزون قبله كوتار علم
سين كيم داو لنوركانه وار ^{لن}	دزه كيم دكونكاسوا دار ^{لن}
مشري اولمه بو كهم در چينه	لابق ايباس سين بو شرف چينه
پيلسانك ايشنك غايت و بهبودني	مايه قاني كيم تيلسانك سودني
سلسله تير اتمه كه ديوانه سين	بولغا قدم قوباكه چكانه سين
نوشته ^{اوز} مبود مغايلوت اوزن	چونكه ايشتم بوزركانه وز
تولغا دى بولغنه قولاييم بولن	تيليه يكيم توني دغشم بولن

نارستی اولیایه شیار لیت

عطر او رب ناطقه سنجلی

باش چقاریب عشق کو نکل حبیبی

زوق و موسیقی روانی

کر چه که اندیشه انبیا روی

اراده کیم نوشتی بو کلمات

معنی بکار آدی بوزیندن قبا

بام سبوحی قیلان قع شرم

نوشتی خرابات اجداد ^{و بی} مای

مین ناغی سنانه چاغیم چاغلام

یادیم اولوس اچسره بوجام صفا

کیمکا که بار ایشینی ایتیم حلال

جان کوزینه سهید بیدار لیت

بر حکم اسه دیدی جان سیلی

باشلادی سورخسه لایق

سوز دینه روح فشانین

فکر بو ترکیب کلاما ندی نقش

ناطقه لیلیک او رب قبله ی

جللی قیلا باشلادی خوش عجب

ساقی خرب ایلامدی سخا کرم

ساله ی مینا بوی بوی بوی کرم

سوز یوزین آچسیم دپانم علایم

ایکی جهان خلقینه اوردم ^{صل}

قورساغینه نوشتی بوجام ^{زال}

کونج پہلا حلو انی آچق دیما سون	مہنہ پہلا پہلا سا کو بیا
جان ناموری و جینی قلم	مین کہ بنیت پہلہ قویدوم
غوضنی کورساتہ کھنہ او جو	خاص کو کھول نقدیدراوشہور
اور تاسیدہ کو معنی نہان	عقل تنکیز ایدی واندیشہ
میتلدم اوزوم غوضنی	جان تیشی پرلہ قازیک لک
قازغانا الفای کھنہ	اولکشی قویغای جو نظای
بیج ناما پہلا کیمو خوشنکار	بوقایہ مرفلس دینکار
جملہ اسبابی مہیا کیرک	کنج ایاسی کاینده دریا کیرک
حسرج بللا اولکومہ کو	پرسا نیکنم ایزداسا مہر
بہرہ سیدین بایہ جو نرود	مہنجاکیم ساجا نیا قیلہ جین
سویک ایرور مرزہ پموفت	کرتیلہ ساکن سہی پہلا صفت
کرتیلہ ساکن سہی پہلا صفت	سویک ایرور مرزہ پموفت

ایر نظر ندین ابرو را بر کوزی

سکم پلادانه و ابار در حشر

نوکمه و سفان خرقه بای پل

نرمین و سعی قبلو راغبان

اول کیم برور روح و کیم خلیل

بولنی قوللا و زیلاتا با بولور

بردمی نیاتو و روان اولون

اول کیم ابرو زشو و نما بر حجاب

کرچه قلمور بلبل اوز بدین نروش

کی واداعی بار دور او لوقی مائی

اول کیم برور لاف بود و خوی

ادل که انکا بخت نرسک نوز کیرک

ایر نفسی پر لالتور و بار سوزی

فعل کا کبالتور پیکار یلا فخر

همیشی نیک فایده سبب ناما بن امل

نازه لولو بین پرور بوستان

نابادی پواسطه جبرائیل

رمزنی حکمت پلادانا با بولور

روح تابیسان تبریلور پیکو لولون

باغلاما غانی نامیغافا عتقاد

لیکن اورا تاش قزان ارنو کلو کوش

بار مومنا حاشی بدین اثر

راست کیرک و خویسی پستی

یا خوکور و ب انکلا غونیک کونکیرک

سوز بیلایم بسنی بولغانی	میسندین اوچونک سوز بیلایم
سوز دالکین معنی معنی دوق	بار کوجی داسوز اوچون در دوق
ارغا کیرسه محاک امتحان	سوز عیار یی بولور اولدم عیان
بوننی فسون و بوننی فپانه	بوننی اونونقه پستانه دور
توتی جهان زمره جیده	تولدی صد اکسیند نیلور

اندا که بود ایر اور دخی خیال	اور تاغا کیلنوردی بونا گموق خیال
چونکه بوسوز سکس بسنی فیلدی	مهری ایدی مدح شنی تاج شیدا
تورت یولونک بیتی اولوس	التی هبت ایکی جهانینک خان
پادشاه اسپندر داراشم	داور دوران شه صاحب کرم
ملک ایسی برلاس ماقبلینات	سایه خنظر ذات مصفا
عدلی بیلادینا و دین مفتحه	بخشی آتی ریزید مینتسه

شاه ولایت سری نیک عرب

صورت معنی اوجمردی تو کوز

علم و معلوم حقیقت پهل

سبزی سخن خلقی حسن

حکمتی زبان دیرین پرنفس

نار تباریک گویند زو و الفضا

خجسته نیک خبر تنی کورسیر

شپسفی بن اولدم که بولورون

جرجی اولور حسن فلکدین نقاب

حکمتی قیاس پنهان آشکار

محرمی ادنی مشه کی کورتسیر

لطیفی اگر دینی دامت طه شهر

نور نبوت دمی نیک مت

طاهر باطینده تولاسی توز

توز دی شریعت فی طاعت پهل

سرفیه مندرج انواع فن

ایلی جهان شیر سی دایر کس

پیشم دستانین آشور غای دما

مبلغای آواچس کیک لار کما

ماف تیر سیرغ بولور زاغ پا

بازی ایلایچه پهلان آفتاب

بحر دین اوج پر لاقو بار غای

بر یوزیده تو شکای اولون ستر

جنت خود و پسته تو شکای مقصود

شعش

بار جانز لار و اعیدیم انظر	تخت یاسی چهره افلکیم کیه
چو گرد و انگی کان عطف	شاه و شهنشاه وانا دین انا
سکه و خطبه بنیدن سرشار	فنج و طغتمینه کارپار
امرینه اقبال سعادت غلام	حکمنه حرام و سموات رام
متمم بن قله البند رست	قوتیدین چرخ برین شکست
کین بچپده حیدر کرارکت	وین اچده احمد مختارکت
رزم کونی شعله ایلا افلکیم کیه	بزم توفی لطف ایلا خدمت بنده
هسته اگر ساسیده نابسه جا	دولتی نیک فردین اینجای سنا
فرزیدون یوزیدین سلکو کون	جمله قانون سوزیدین سلکو کون
بار جانر و وریده نابتی کمال	اور و می سوزیدین هر لایق
طاسرید اجل قاین قیلور	باطنیه که کشف خایق قیلور
وال یرور قدرتینه علوبات	لالع لور قوتینه سفلیات

غیب رهوزی پهلای سنی مشین
سرفی کمال اچره و پسام بی نظیر
بنی ابا پر لایو تورت امهات
ملک نشان پرمادی بوسا یک
ناکه خلک رقید و سپان ماه
سرفی مرادات که متب ماسوس
بولسون او چون اچره ارج کو شگل
اندا که جو نسزم ابلایو ندیم مسلم
اجتیم انیکه دینه توختی فال
بولدی معاینه کو کخل نقش بند
جلن قیبت سلا دی زانمفت
نابیه پسر سینه نوشنی جوش

فکری نشون اچره نشون این
بارجای پری پرمیدن دلبسته
نابیدلار اسکان پیکه سیر دلبسته
دور کوزی کور مادی لایه دیک
دورینی سورسون بوا اولو قیاد
نابیسون انیکه غایبه دست
بارجا اولوس او پسته سورسون
شاه و عاسی پهلایو ردیم قدم
خانجی خاتمه خاکبیدی دل
جان بیللی کلاینجی فینده ی
خاطریم اندیشه بیلایو له حفت
بیلن دوس فبار دی خردش

کنج ایشیکین اجنی عنایت قوی	باشلادی توفیق هدایت بول
کنج شیر عارف صاحب سر	کنج ایشیک کنج سیدین ^{صاحب} اود
تشتیه صفت بولدم ایاقند	جرعه سیدین قبلدی ایاقنیت
بوقرا تو فراق قییب جرعه یز	لطف پهلوتی قولا منی که یز
ترک ظمورید و راجوند بول	باشلادولون بر پهلان زکانه
راست قبل آتک نوا حجب ز	توز بانو خان پهلان شود و رعوی
ترک و سرودنی تزدوک پهلان	بخشی ایاقوب سیدل کوکلا قوپوز
سوز دامنک طردیم بر دزدان	طبع خاکل قش که کین سودمند
مین پیکان خط پهلانوغیل قلم	مین یورکین بول پهلانوغیل ^{قدم}
چنما ایزیم دین کیم ابر و جده	بول بور دیمک بولسه کوکلا ^{سبت} اود
نقد پشنگ در که سزاوار سین	کنجینه سین ما فاما که بیدار ^{سبت}
عصه داسین سین بولکون ^{سوار} اول	کیم سناکا پهلان دیمک ^{سوار} اود

یا قیام
کره زلفه خال خال ستر است
منع دل از نه سحر و دوا و شکر

سیندین اویب پر لا بوین باغ

سیندین یاق باساق و پز دبا
^{نفوس}

چون نظر غریب یار و تنی چراغ

ناپستی کو کحل کلبه سی نور و صف

شیخ نظامی میرین جان تپ

قوید و دم ایسه اوستی الیم فی ملک

کبدم اینا کلاب کمرشاموار

جوسالی بولسا سا جان انجاده

دینا و چون جیب صلیب منر

منزیکه قازغانیم بغدیم تمام

اشین اوجاقی فی سوغدرنا

مال ایسیندین ایامانک بر دعا

پزدن اویب غایب حسین ساق

منکر بدین الحام و منردین
^{ملوس}

پرتو بدین بولدی منور دماغ

پیردی منر تختینه نشوون

مغنی بدین پارلیق و زمان

کچ قشایق پلدا جستم ایلیک

قیس قبول اوز قویلدن نیرا

ایلاکه بولسون یستی اقسیم پر

کیم جواد ی موخه توکاناس

قیلیم آلب ساییانوجیف ارم

سفره باشیندین ایامین سونا

فانجه کیمربا ریک پسنا

او کله تبار خیر او چون د شکر
 امید ی که کیسه چاره بول بول بول
 بای کول سین در مینک بالیه
 مفلس آزاد غسنی پاپیه بول
 یاریم باقی آتش که ناست نصیب
 معده ناموخی کیم ابرو دشمن
 سرنیمه کیم پلما کی بیت او چون
 صرف قیل ارنوق بیضی صافی ایست
 چون دانه فراقین ابرو زنا گیر
 سرنیجی تون بولسه تورا او پرانو
 او کله بوضعت کاسه او اوار پر
 آدم آمانغا نغمه مروت کیل کرک

سیرانی سل کیم ایما سر خرو
 کینج دانی تا پسته سین اندین توغلی
 فتنه غیب در قینک بالیه
 بوق کیه یلمان لایون غیب ایل
 یاریمی نی پر کیم یسون پر غیب
 قویا توستیدر اگر ایج قانت
 اوز دین اوغلا بوزونچا پور
 در دینی دفع ایما اگر فتنک
 نین کافی اطلس سر کمان فی حریر
 او برامغان خلق کرم تونید
 طلبه نبی حیدر کرار ابرو
 عارف عامنه فتوت کیل کرک

سرو تک آزاده بولور است کار
 نفع نیکور بار چاغیا نغور کسین
 بار دور و پر ماس فی بدورونی
 ایردی سلیمان بولور سلسله
 یغدی فریدون چشم و مال و کینج
 کرازون انکلاما سا بو خانه سوز
 خوار قبله ابر فی بوغوز نیک غمی
 جسخ که قان پر لایقلا کرین
 کرد و غباری که ساریس نوزی
 سنبل ترکیم ساجار اول شکست
 کوردی تبارده صمد توزین
 کیم که چو کفندی انبک تیک نو بار

یا اوروک الک کسین سمن دار
 یاتینکیز اورتا سیده جوم و کسین
 اوزی پلا کورقا موایتور فی
 بودور اولوس سور که پیلیمان
 فی فی الی بار دی کیم دور دور
 ایرناکی لار دیما کای ایدی غوز
 شوم بوغازی بوغ اوزار او
 قوبانغای ایل کوخچی او جون او زین
 پر قزاسچک یوزیدر با کوزی
 تاکه فی ساج نیکدین الدی خضاب
 کزنش اول شول هریدین آتچی کوبین
 ارتوق اسرکان فوسارینلار

المافی پیراک پناذشته جهان	الغین پیرکین که بود و رقت جان
---------------------------	-------------------------------

سنگری نعلی که جفا ننی نام	پردی سیدنا علیله سلام
یر یوزینی عدل پستانوزی آن	میتدی غنی بجان برنج و خا
پیر کون انکا اصف بن خرب	دیدی کم ای پاک رسول خدا
دوبی و ابوقور پراوج تبره خاک	کیم کشی نیک تو قافی من بولک پاک
یر یوزیده یل پلا قوتها غیب	یا یوزایر و ریا کوزایر و غبار
کونیکده بوسور کور و غیب است	ایندادی غفریت فی اولم
دید می محیط اور تا سیاه قیل	کیلتورا و جلاب پراوج نیر کیل
پیر کین فی کوره پشور سون کلال	اندین ایجین تاغی آب زلال
سوپلا کلتور و بلار اول کوزه	اجنی سلیمان بی روزه چنه
کوزه سوسی کوروی اچقن تنجه	ناشلا دی دل کوزه فی و قلدی

پارده بولوب کوزه قلیب اصطراب

مین داغی ریویزیده پرخانیدیم

عمر تو کند یواجل قیصدی زور

بوزدی تنگنه موجی نینگ ملکیم

پرنجه بیل کل بولوب انچه مبار

دور فلک سوبیده پنجه سیل

اوشب اوجین لقی بوسوا ابرور

ملک ابرور دلبه صاحب کمال

نرخه کون دنیا دا جان خوشلونی

خوش کوب دایم الحیبه غنیمت

یقاق و چون بار جاطلیک ابرور

خوش نیمه در سمر قیاسی قایم

حال نیل پر لایستی جواب

اوستی لارا دستینه سلطانیدیم

تخت لوزی تخته دایم بولدی کور

سوتوبیده قالدی نینگ زیتیم

تانبیم اوشول خسته چنده وار

قصدی عیبط اچره وجود منی کل

اندانی جان پرکان اچن مین ابرور

ای خوش اگر تا پاماسا ابرور دی زور

سلطنت ابرور بوجان خوشلونی

کام دل کوکبه اختیار

قویاق و کینکاشی مشوار ابرور

شاه دکه ابرور لافا سی قایم

دولت مغت ایر و راجی ایما	عاقبت الامر بوزار لار معاش
کچه خوش سید ایر و مال جا	بولما سایی دوست مالینکده جا
کور ما کا خوش تور بواکیت لیکلی	کیلما ساسو کز قار یلق غافل
دینا و اکیم کولدی خوش ای شیدار	کیم سوکنی دایغلاما دی صندار
قاسی کو فکل کیم نفسی اور دیش	یلکاسا و دی کللی فی تند باد
کیم بانبیان نیچ او بودی هر زمان	کیم بشیخون اور ما دی او شویان
تبر الکالی بوفلکک تند حوز	توقا ماین ابور ولاد وریا قویو
مونی نومن فان نوکار بی شید	قویا دی دنولما دی بوتی ملان
ایکلم دور ورسین پلکینک پر لالا	پلکوبی مرکز سینی نوباس من
عقل بود ورا و شو که شام و سه	رزق یلما ایستقا عسین در بدر
چون کجی لیس عسرا یوق غنمید	کج بوا و ندین فی تو تار سین امید
عقل حضور ننده جہالت نیچون	سرزه طمع پر لالالت نیچون

مترلی یوق یونغا یوردور سیرکینی

اکجی لاکند بدی نیک در بومال

پردم اوزونک پرلابولنغ

قیلکندک ادیون پرلابولنغ

نی اوچون ایدیلار غایقل سینی

بنجه خلک دورنی قیلجی حسب

تیران اگر ایسبلدین رفق

اولک شیکاکم اثر ایتی بودر

کونشین بولدی وحر اقدار

سیلکنتی بوخر خسته لار دین

اوز اوزونک باری پروردگار

ایل انا نیر سیریری نیرک

یاده تو تارونیا سیک بکنی

یاده تو کاندی وشی قالدی

قایده ایدیک نیک حاصل

ابرسانک اوزونک پروردگار

قیل مونی کزار وجودم ورق

قلما دی اندین بوجمان کرد

دایره دین حقیقتی نونی کن

خان شیرین لدی تو شو بکن

فیشر کنی محمد نفع قیلا

توش سال اتماندی نین لایلا

کوروی بوزاز بوزنی آجپ

بور قورادی هر خجته نوکر کشت

بکم مامونی سرست بهی دور بونا
تو غبار ماس که بویا کشتی
کو نخلکان بهیست تافته خولا بق کل
قاید ایتامین مونکاپن بون
خواجه سوزیکجا بولوبان ^{معدن} عجب
ویدی کیم ای خواجه صاحب کرم
تول بین دچره و صاحب حال
سعی قیلب پردیم ایی مغنه جان
پرسور وک اعلان او شایه ^{زار} خوار
سزیمکایک اوزات قیلمسینی
فرع ایله هم کیتور و بول خرنی
تاریب اینک سینه از فوق حال

بوجی آسوغوب نه کیم کتوغون
بوسا خود ایی ق ایر و رانیکانی
سرنی بها بولسه موافق و کل
قایسی خسرید ارقه بولسون
کبستی عجز اوزنه سیندین ^{امید}
چسنگ فلک کر و سیدین غم
عاجز و سکن و پرانده حال
مانشکا کیلتور و مانی بون
یولغنه یا قیلب تلوره در ^{نظ} ر
سرنی دیسانک نینکیرکاسا ^{سنه}
خواجه انجا پردی پیراکی درم
یقملانقا او نه یاردنی ^{ال}

پسکولیدی پرنی وال ال داد

کیلدی پز الماغہ پروناکھان

پز کرک انداق کت ندین منہ

خواجہ ایچی کیم اور اتمہ سوز و گداز

ما مو قیدر پہلہ دین ارتون قریف

برختہ و سوار تو خلاقان بوری

کور مایا کالج بولدی خریدار لال

اور دی بہا سینی سیکین بریک

پہر عتق کور و لعل نور لوجال

خامرو باطن پہلا شفته مین

موسہ صوامنی کہ قید کم ند

سرنجہ کز دم بوا و لوق و نیان

کوزا و جیدین بایر تو کتہ خود

ویدی کیم ای خواجہ روان اول

بولغای اندین بوجہان ہرچہ

پز پز پز کور مایش اولسون کوزا

اپسی کی گیتسان اپسی دین

کور ماکار و سیدین ارتون

تا پلادی و قیلدی بہا سینی

ساتدی او شول بوزنی کتہ

کیلدی تیجیقہ دیدی ملال

مومین کج کافر و اشفتہ مین

سعی پہلانا پمادی نفی عم

قطب مکمل سینی کور و دم

اول

بزرگه ایر و رما موقی هم پشفا
سیرک انجا نفس تینک نظم
مامونی پله ای بولدی کاب
لال بولوب خواجه اشتقه دل
جذب قیبه و معاکس
ایمیدی که بازار ایر و رگرم تیز
پیریولی کویدور ماخیزد ار
ای کیم اوس بن با شور و رین
سرنیکیم کسوت سکن العور جاغدا
غیب میانی سی جو حاضر تودور
اول ویر و رسن کابو هم و رکن
اربا یک یغی ای و رابن

اپلیکی نی تاب اوزی بویا
بولدی کماندن دایم تیز
سفته لکی روسی موارکت
قاله نی خجالت اید منفعل
اوردی نیکیم حاصلی بارش پیا
سودزبانده بول ای صبح خبر
کامله تاپا کاندیچه بازار
عجب اورنگلویت کوراصب
عرض کونی یار جانی تنگشیر
بار جاتقا و نعه عرض تیکور
کورماس و سلماس موزازوده
کورما دول اشقی بوغدا یجان

تو شسته غی تیه سمس تو زینج	تو ز بولوبان نیلنی تور دکلوک آج
یتی نامو قیدن بایمان خوی رشت	آدمه خاشی میت تنی تو برشت
سودنی سودا دازیان پرله تو	سود کوروب قیلما زبانیک تو
مور و مله دین ایاماسر تو توکن	خیرتیا کینه اوردن توت تو لوکن
یرکا توکا جبرمه فی صاحب کرم	جامده شبریت نیج کم بوسه کم
یرکا توکار اطلس و اکسون و خسته	سیرجه تاراج خسته ان کور سه رز
اولسه داغی اولکس ایش سستی	خوشتوزار انلار کار کرم دولته

قیدلی بنی طی حشینه کدر	قافله بروج دین سکر
حاتم طی تربنه توشتی لار	یول از یقیر او تیکا تور توشتیلا
ویدی کییم ای حاتم صاحب قبول	قافله نیک نام سیدین پسر قبول
بخشی ایتیک لیدی کرم پر لکش	وینا دانا موسی ایلما قیدلیک معاش

چون پسخامان پزای صلب کم	سرچون ایت پزنی اغلا بودم
سولادی ورتبینه تیکتی کوز	راست مسنوز اغیده ایردی بوسوز
کیم نیوه لارینده میزاک پیری	بولدی سخط کورکین ابرازلار سیرا

بولدی ایکیت سوزلا کانبین چل

کوپ تیکور ایشلادی عام تیل

کیم کرین کورکه بو عالی پسده	بوچن اغیرلار کیریشی ماسپسده
-----------------------------	-----------------------------

خلق تیدی خواب تینیک باغلا نیل

قوی بو فضول لوقی اوبی باغلا نیل

اول کچه الفصه نیکم خاص و عام	یدیلار اول پسده کیر آینه بن نام
------------------------------	---------------------------------

چون یارودی صبح سحر اوردیم

تیکینچی خشن خسروی التونسم

باقایر قیسر کورونوز غنبار	چقی اراسنده بر اشتر سوار
---------------------------	--------------------------

بیل کبی حجازه سینی بیل دور

پرسه پسرک تیوه یانده تیوه

ایر ویوق اولکان تیوه دین پرتو
قافه خلقی که سونی کور دیس لار
دیدی کیم او شب کوچه خانم اوزی
پنجه خبر بردی که پرمهسان
پرتیوه بوج الدم لاروان دیدی
پنجه آشفقوردی که هم در زمان
چشمه کاباقا آتیک لک سورمک
کوردی اکیمن اول تیوه چون مال
اول که سخاوت دین اور اولدم
جمله نیت انجی دور ویس
ننگری از لدن پری آتش نوجان
بارجامعیست سخاوت یا پاریار

ایت پللا و نمانک پللا پسر کوبی
کبک لیک کت کت نیس سور دیلا
کبردی تو شوخ که یثرب کوزی
کبکدی منین تیلادی بزل جن
اول تیوه نیک بیلکولارین سوزادی
نمانک باشی واکو چکوسی دوکاروان
اول تیوه سین سینه عین بکوردی
عذر قیلک کیم منخا قیلک طلال
کوزور اربیکده ثبات قدم
بارجانی لاریک اماچی عیسی
او قیونوز و بوز کایک پیر کوان
ایل کوزید ایت کسی مردار اینار

اوله کماله و قدرایه می تیریل

تشنه آب یک پیرایه الی نویشل

یله می پیش آنک قیلد ساربان

بولی میان چوله ورونسرل یاران

سیرکیم ابرور تقویو طاعت پله

نفسی حق پرکانه راضی ایت

ابت لیکتی تناسو کمال لیلندو

اوی کسی دایم تیلداسا کوکلی قوت

پرپر آیت خیره کمالیق لارین

کوزیو موب ارفا کندیا ورتو ورتو

موجده ایل دم پنا عیدین تابووم

توکتی او بو کمال ایچی کالینک تین

سوز کاکیتور بار بار اغونیکه تیل

سیر ناغی جانیک باریه جویشل

یوکلادی شیکه پیکه کاروان

نجابو کینک لسه یکنجیل شیراق

بولسه کیرک فقر و قناعت پله

اورعینسی اوزنیه قاضی ایت

قیسنا که بیاک بوتور وری و

سیر ناغی عصا صفت شیکاکو

النسید اقوی رجا میا نیتق لارین

سرکز انیک ایی پهلایا ایش

بار جانا بلادی پیرا وریک قلم

دوست ساقین کن موامانک

کور کوز و راوزین شیکامه بان

آوجی بات باغی لرغین بیت یور

جیلده پیل آلی والدانی کوپ

کاه جیادت پیلده توسفای بولم

شعبده لار پیر لایب چشم بند

پیر دکنایا اوید انکا آتیار

بارجا ابونیکنی اوزیکامک وور

آت یور وریا زیده باقی شیشی

نفسینی قلیغین هم اول اندر نمنز

ات بجزی پیر دبان اشفاق نزار

بولسه ربانمت بیلد نفشک یراق

الدنک ای نفس الیندن عنان

کوز یوموب اچقنی قیاق و صد جان

اوید اکی دکنمن غنه تدیر پیلور

مکرو دغا تونی بیلا بوی جوب

و غلط نصیحت پیلده تو تقای تو ^{لوکین}

پیر کای اول ایش پیر لایب ^{یشخند}

قالمادی پیر جو به شک آتیار

اوز قیاق سیکجیشی شکاؤ

افلاما شخب اتونا امس کیشی

ساقلاما اولایه دالسر و سیز

ایتی یراق بولسا یور و شکا برار

یول کیشی شکا فانی انداق اولاق

بار که سینک لیدی بویا کیمی حبان

او کیشی لار کیم بود کان تول	سودنی سه مایه دین او کسوتیلا
بولما غین اوز دین غیسدار کا	اوز کا غین زبان اوز و نکاسو
نیکری نه کیم هر سارضا منه بول	هر کاشینه قانع و خشن بول
بولمه اوجر آلب اعسا تقو جی	اونغا کسک سر که کاسوفا
سر کیم ابر و مکسب اوجن فطوحا	وارثی میراث اولور اول کین
اول که غنی اول که توانکار ایکیس	فستیدن ارتوق واد کپک
هر کان الورا بیکان و بیکان	ارتوغیسنی ثمن المین کچا لور
ساقدا امانت بیللا اورنا حقین	یا لغوزا و جلا ماو کان توپرا
خواجه کیم اورنا قیقن تیار آتیار	بولسه کیرک بار کشن برده دار
الما سا اورنا قیقن ایچنده	باغلاما سا کسین اوغون کره
اومینغا ختبه به وایه میت	استبلیق ایر اوغینه مایه تیار

نکو و پسر پهلوی سبقت	سیرتیا بازار غافریه می یابان
معنی پهلانج ولی نکت است	تیم اچده کیردی و قیلدی
خواجہ نراز انکار وی بروی	پلکچی سودا اینی میو بو
النبد امر حسن بن انجاس قضا	اوز کا دین اوز کا جانا خجاست
صرف قلیب عمر بخارت پهل	قیننی برار وی بصارت پهل

ناکه او شول حال اچیکده غور

بوی ایکی فانت بولوب قاکوز

فی کوزیده نورونی اغوزیده سوز دنیا سیدین فونیده پرون

بوی ثانی رسته پهلایقته ار

دم اوروشی بول بوروشی وار

بوزنی بوزن از غا بر دی کیم ال

سرنی بها بوبه الایم کاسال

کوردی قولاتور کجبد پیر	شاه آتی کور ماکا قبلدی شتاب
بیتی کجبد نه کور پیر قاری	ساجی پریشان جرای سب ساری
دیناوانی کوزه و فی بور یا	فی سو و ابرق و فی کفش و عصا
باشیدن ایاق بونیده پیر لیس	لوح و قلم پیری پستل نفس
حایله مستغرق و دقیقه مرت	بینی فلک بمنی النیس پست
شاه کور و ب ساجادی اند	نوردی اوب شرطی هلاکوت
پیرانکا قیلما دی سیج لفت	فی دیدی التور فی سور و ب
شاه یا و تی کیلدی و قبلدی	پیر چو اوارا و بنی قیلدی نما
سوردی بو کبیلما که ادا و کانت	فی کیشی سین بنو نید ادا و کانت
موند اکیشتی کبیلما فی قیلما کدر	کبیلما کنوشماک فی ابدی
شاه دیدی رود و اولوشه رتم	عنه بنم محمود ایتار لارتم
میش کونبد و بازی هوی	نخسه صفا بخش و عمارت یا و ق

داعت او چون فطه انبان کونه
باغلا بو ویرانه دین ای پیر خشت
پیر تغیر سلاقت یلدی غتاب
پنر که بوی اول اوستیده اناک چو
مین که ریم جو فیده ایر ویم سین
ررق المایی زو کوز و یای ویش
اول که نیار او دنی کلستان
فست و وفا و لیسده او
کر طبع انیسام سنکاسنیده
سر سوکنا کینک بند بنه بوز
ماله اجل کلبه نخچه کلبه قیاسین
کبلدی بوسوز شاه غاچه اغیر

سرنیه دین بغیر و این نوست
قلمای ترکیب یک فی اوز اوز کجا
سکلب احق اوستیند پیر دوی
ایلاکاکه کبلد و نک نیا کینک چو
فی سین اندیک اندانی روح المین
واسطه سیر قیلدی منی پرورش
ایمیدی داغی قش ساقی سلو
قلمادی محتاج سنک کتبی
ررق یلید که این در بدر
سلسله و بند زره در زره
قای برینی قطع قلمای سکا سن
تیره بولوب دیدی کیم ای بغیر

نارسن اسپر فارس چاکب سوار	شهر کچده بندر ایددی گذار
نوطه سیده باغلق ایدی چشم	نوطه سیداسا لدی بول و زکریم
خلفه وان ابدی دعا اول	کیسکان ایزی پر لایتمای کندی اول
بولیغا چار لاتی واوردی نید	تایمین اول نقیدنی و زدی اول
دیدیم کیملی قادر پروردگار	بار جانینک اسرار سی سنگار
تایماسون نجه اول درین نصیب	سید و منقی و فغیر و غیب
عارف صادق ل پرستگار	تایماستغای کیملی پروردگار
پزکا حلال بیت ایستنه نوبت	دینی دالوق پر پرینه اون جواب
خسج قیلک دیراغی پیلدا	بجای اونی اوغلی اوغوشانی
اولدم اچرغاندی انکار فصل	کیملی بوشی لاری و رایل قبل
دنیا بولا پر لالا اولور ابدان	بولماسون اول طایفه دین با

سین نه سبب پر لا بوسوز لا دین^{کین}
 ویدی بو بور ماغین انیور کان^{فقر}
 سید الیب خستفا قینغا حی^{صا}
 ناکه اگر تا پسه فقر و غریب
 بیکبل ایجا رب صاحب عیال
 اول که توزر سس^س ملا دین^{نی}
 استایل و سسته زار و^{نور} دین^{نور}
 ایگری ازار توغوی اوزارای^{فلان}
 اره نیکایت بزل کین ایکی^{ای}
 بولما خیدار بیل بخت رودی^{ای}
 بخشی بن گیم نیکرک پسرسل
 مزیکه سانک کین کون ای^{نشیاء}

سیج نیمه اول ایکی رو کور کین
 قوی بو صحت که واکول^ل نذر
 مغنی ایجا ی بسله عجب
 غیبین ایردنی بیه لاز بو^{نصیب}
 کیم سنکا ایریک دال^ل ارنیک^ل
 نیکری جیسیم دپ رانی^{انی}
 استیلن اسبابنی ساقلا^ل کوز
 توز لوک ایتن شکرتی کوز^ل
 تیشه بکین یونمه اوزا و ترک^{ای}
 قیلار یونلا غایق کفکوی
 شیخ دین ایردنی فی زور^{سل}
 سم پشکا اوق ساتق ای^{روزگار} و فی

اول کبیش ملا کریم بود اولانی بیلا	بار جا بول میان لاریه بن سید
کوئی موب ایچا کریم پر یوزی	اوزیر بدین تیرا ما کاندیک اوزی
بار موبون کریم بن خشان	نانه ایاق لبق کبیشی باشلق برن
بیجکیشی کوکرکامو جحان خلیقا	خواجہ بیاق کبرکای آت سلیقا
پنکین ای ساکت نونی سیکلو	بارچه عبادت باشد و ربوسلو
ایمان لیش قلیاق اوچون پیر لکن	بیر بو تور وایشلا ما کابر لکن
یول بود و آخرقانی دیوانه	یولعا قدم اورغوجی منرانه
اور سا حریفانه بد او شناخت	اکلی جهان نقدینه پرنافت بخت
مزله کاسا لما سا اوز کوهرین	ساقا سا اوز پایه سید لکن
اندا که یعقوب رسول مبین	سجرا حبسده میرا بدی بو غمین
حضرت غوث قاضی بدین نیکو	اول غنم و اول لاله سینه فدی

کیم فی سبب بن قیلا دور بر جوش
پرسینگی کھنپہ اسپہ ارا تیب
پرنی سیوب پرنکاتایسون دبدو کن
قیلہ یک ایسا او غلو کنی پرنکاتیک
کر سیا نک ابدی بوفانی پرنکاتیک
اول کیم ابرو تیکریدن ابد وار
یار نی سیوکان تیار اختیار نی
عشق تیو بکر ویکر مر و راه
درو بلالذیننی جان پسو
فی آنسون عشقی ہر بولہوس
بولہ نک ایسہ عشق پیدائش
میں کیم ابرو زمین قفوس اسیر

قابہ سیر خچر توکاناس خروش
محنت رسالۃ نراوار ایتب
کو کھلی ہر م پر لہ او وفسون دیدو کن
غیر تیب پرنم ابرو کن تیریک
بیر ناغی اتیک کا اورالی قسم
حاصلی بوقی عیسیٰ پلانی بار
یار او فی ایستار کہ سو یار نی
مرہم در مان تیلکاس مر و خوا
عشق ندین عشق حیران پسو
عشقی عاشق نایز و عشق پس
محنت و اندیشہ کا قیل مر ج
دم اور المان اینا پلانی

کریمه بولوب تور اوراکم چاکچا	ز سر دیون اور نسیم در دمانک
ناشتی نه پهلون که ریاست ندر	اچکی کاسو غیون کی سیاست نید
ناشتی گورار اچکی بر مال و کج	اچکی پهلور کیم نیکو رار در ورنج
اول کیشی کیم بولسید باوق غایب	اولسه ناغی منستی اوز جانی

ای سرف پکرده ای کیمه تاج	بتر قلمت پسند و نخبیر دوج
تخت خلافت نه سنه اوارین	دایره نقطه پر کار پسین
شتمک اول بر کاکه سیلکار	عجب ابدلا لا علمت اویرک
عقل ایسا سین در سین انکی	عشق اریه جانک وور اینک پکنی
اند که سین بو قیدک اچا جان	حج نیمه صم بو قیدی پکین عیان
خلفت اساسیند اخی بو تار بو	واسطه سیر بو لک ناک تانی ورنج
مرنی تعین عاکه جان پسر دیلا	حاصلینی سینده نشان پرملا

اسم دیا غم سین مسمای سین

قدرت و قوت بولیدن الکی کون

فرق صباح اوستیہ حکمت اثنا

عالم صغرا پسین دگر ابو دو

بسند او در اول کج کتا پاس

پرنفس از تک پایه مشغول دل

مکرمانی پرله سفیر فی دنی

فاید که تباکات دبولما مقیم

سعی فیلیب هر چه بارسانک ارق

یک کم ابرو سیر و سلوک اصلی بو

عقد و قیلب ناپسانک او شول دین

پسین سین مقصد و مقصد پس

نواست برسام حرفی مسمای سین

کون و مکان بولدی بواکی اوچ

مستلدی خلیفه بشو جو دنگ کلی

ورثین سین سین دوریا بودور

سین سین غافل و کور ما کور کین

مشغله لر دین باری مغدول ل

غیب و ضامینه کدر فیل و پی

کیم اید و اندین یاری از و نسیم

سر هر بد و بر هر پیدین بخشراق

اوشب سوغرا نایزه در غشتمو

انکلا عاسین کم بوا اولوق دین

سینیدین ابرو بار جاسی پس

حسن بوکول ای سن بوینک^{حسین}

و ای کیم اوزونکی تاسماک سن بوینک

چونک غور بکب^چ رون اینی خستوج

دولنی نایهای دورایدی بوغوج

عاجز و منکوک کذارودی زار

میتدی اوزاندیشه نی اشکار

سعی اینا کینی تو توب مستی

ایله نورایدی قاید اکرک دولنی

تینکری قضای پند خست کند

بو شقوجا بیلدی ایلیکین زخم وار

کیستی امید اول نلایکین بنام

کونخی بواندیشه سی دین لودی غام

سمت عالی نیا پردی نریب

کیم نه تو لک لکان پلایقینک

غیب کجی پرکای انکار و روت

ظاهر اینک باتی امید بوشکت

سالم اوزونخی طلب^{بول} اوستینده

کیم اچا پرکای طلبک سعی بول

بکینیا باغلا بیلیم دوا

بولدی قدیم تینکری دین امید وار

ناکه ازل حکمی پلادست غیب

سالمی باغنه شکست اوز غیب

بولدی بو کر چرخ اینی بن	کو نخلی کوتاردی اوزیدین عین
پیرایلیکی پیرایغی مسند	قالدی غیب این اوزوشن ارا
رخسرم و جرات بیدارید	چو کشتی بون نیکر سیدین خردی
کولکما اوچون نام تنبند	موتخوق ایدی نوزا بجنده تیب
کوروی که بر مورانی ایل بون	بولسا می مجروح و باریم پل بون
کیلدی داول نامغیا پستی بون	سعی همان ایدوی قیلقان سمن
اوشب سوغیغا نغاقون نخل ماوی	یارمانیب ادا نامغیا نخلی
جیق می یاریم بولغا با و شغونچا	تیرناغی پسنایدی تیشی بولدی
نوشنی نیایش قوشی ادا بون	کیلدی پستی نیانا کام بون
التی تیشی قاندا نوش یارمانا	جیق می اوشول نام باشینا تیرمانا
بیک اینب ادا لیدین دار اینی	بولدی اوشول مزبلا کونخلی
کوجلا نیش لدم بویرکی چوش	رخسری غرض بولغا جانوش

ایلیک ایق سوندی برانی سپدا	سمت ایلی دولت ایلی سپدا
اوروی یی کئور اکیند علم	نوتی جهان ملکیتی کفلم
بولدی بر ایل بر اولوسوم دین	تیندی اونیک دوریده ^{زین} تون
ایر نفسی دور دم عیبی کجان	سمت ایلی دوریده ایتیف دیکان
کوکلی نلدا شقوجی اوجا تون بولور	کیمکاهممت نظری تون بولور
ایر کیشی سمت سلا ایلی تیار	سمت ایلی دولت ایلی کین تون

پر

عاقبت ایلیک قبل نصیحت قبول	پنفسرای دنیا شیندین ملول
سمت ایلی کیندین ایلیک حکم کن	سینه اسود اوغین ایلکن
سمت ایلی کیندین ایلیک دوست	تج نهمه کاتیکما سانا ای دوست
عاقبت الامر ادرین تاپار	ایر کیشی کاهمت اگر بولس یار
سیر چینی سینه سیر کال بولور	ایر کیشی ایلیک تونیک اک بولور

فالمسل ای قیاسیته در سیم
تیکسا بوتون العلین ای کما فوج
او قه تیار عز سیرانی شاد
کویا ساجل کچن شمع شام
کیچکا کیم ایشن بولما ساش اوفا
بجز به سیر ابرمود در ای منفص
سر غلط ایرا و غلظت سیرند ایرا
ایر کیر اوز جعبه سینی نایزا
عفت اولوم دور و خوی نوبند
عاقیل البشک بولغل او سینه
بجز کون کیم فلک انکای سینه
شعبه لا غایت بار و در نشان

قیمتی او کور موخه سینسه سیم
سینسه منفح در و تفع و روح
نایسی مین نازده بولور بارگاه
بولما س لیدی نضر که فایم مقام
بیج ایشن بیج ایشن بیلا نایگاه
بجز به سیر دور ایر کامرانی بس
اوز غلظت پس خرو مشد ایرا
بار ساقی یولغا یا تیباز نسا
عاقیل و نوبند و پرسلو ک
سود پیل ای دوست کینه
قیسمه بون لار عیسم کمر
پر جانجی پر که کیمه قالدی جان

قدید پلک یک سلاکو کنگویش

تا حرکت بدی فلک کوشی

عین جانی کیم ابر و اول

عینم و محنت که کور و نور

شیں سی کو بسله در

محنت او ندا کی جب که خوار

درو بولیند اقایون که استوار

پی غلط ایتمانکه بود در راه

سرنه که تحقیق بولیدر

قابل ایسا که نجی قبول این

کم پلاد و در خار و گل و نویش

قالا دی جاوید نام کج کوشی

خضر سرور ظلمت انجیز و نش

بخشی کورار بولسانک ابر و در

کوچ پلاد نو پراقتی فیله در

فقه بولیند اطلبکار لار

بهر و تحمل نیست بین در و در

مین نیابن ناکه بند و انکار

یار جاریستی هر پرایا سم

مقبل بقبولغا پر حرف بس

۱۱

ای که بمعنی سکا طالبکار

تیر مار واقف اسرار سین

بار تاجیه یولدور اولوقین اولو
کرجه سکا اسرور ارقور بود
میلخین برانار یکتا وزونکی
عفتل اشین عقل ایتار کین
اوره اوزالیکد بودور
عشق ایتا کین توبه اکرار سب
در کافی قیمت کبو توند
شبه اکر فیکسه بنم فی بند
اول کیم ایرور عشق طلیعتی
اول کیم ایرور عفتل چاک
اول کیم ایرور ذوق اچمد کین
عشق فدایینه بلا دین غنی شم

باشدین ایا قی کییکو لوکاز قون
عشقت ایتار بولسا نکا یارور
عاشق مجنون ایتار چرسدا
نقطه پدا نقل ستار سین کین
سایه یار املینه معیار کج
باشن قاجور غافل اکر باغچه
کان الحبت لعل غبار موسر
هجره ایلا کور کامیو ایدی بو
نیتون انکا جان و جهان نیتی
تن تنغی پسر لا بولور مونا
تلخ ایتا بیکایم کدورت ایتا
سز زش و جور و جفا دین غنی شم

۱۸۵۰

ای کیم ایشیک بوق بولمست	کیت بولونکا خیر و سلامت
غالیله سکوجی دماغک	
غشبر سارانی ناز کلغنی	
سودین اکر اور کپا سحر اف	سود پیلور موجنی دریا قوش
در دیکر جاندا که کور کای صفا	
معه دیکر ان که سینکور کای	
سوغا بالیق و تله سمندر کیرا	غشبر موجی دریا قاجدر کیرا
ای کیم ایر و ر قور ساعنگ سر و	ضعیف
یار که بونجلیس دادا کول سیش	
ای که تو یار سیر باغک بولدا	بو یول ایر و ریشین باغک
قور قاریسانک قیللمه قورسکام	
سوکله باش و ستینده بولور اول	حدم

یولدا اتوزور بورجک اتمی

نخستین کنده نبش نهان

توکاندی مخسرن
الاسرار
نفت

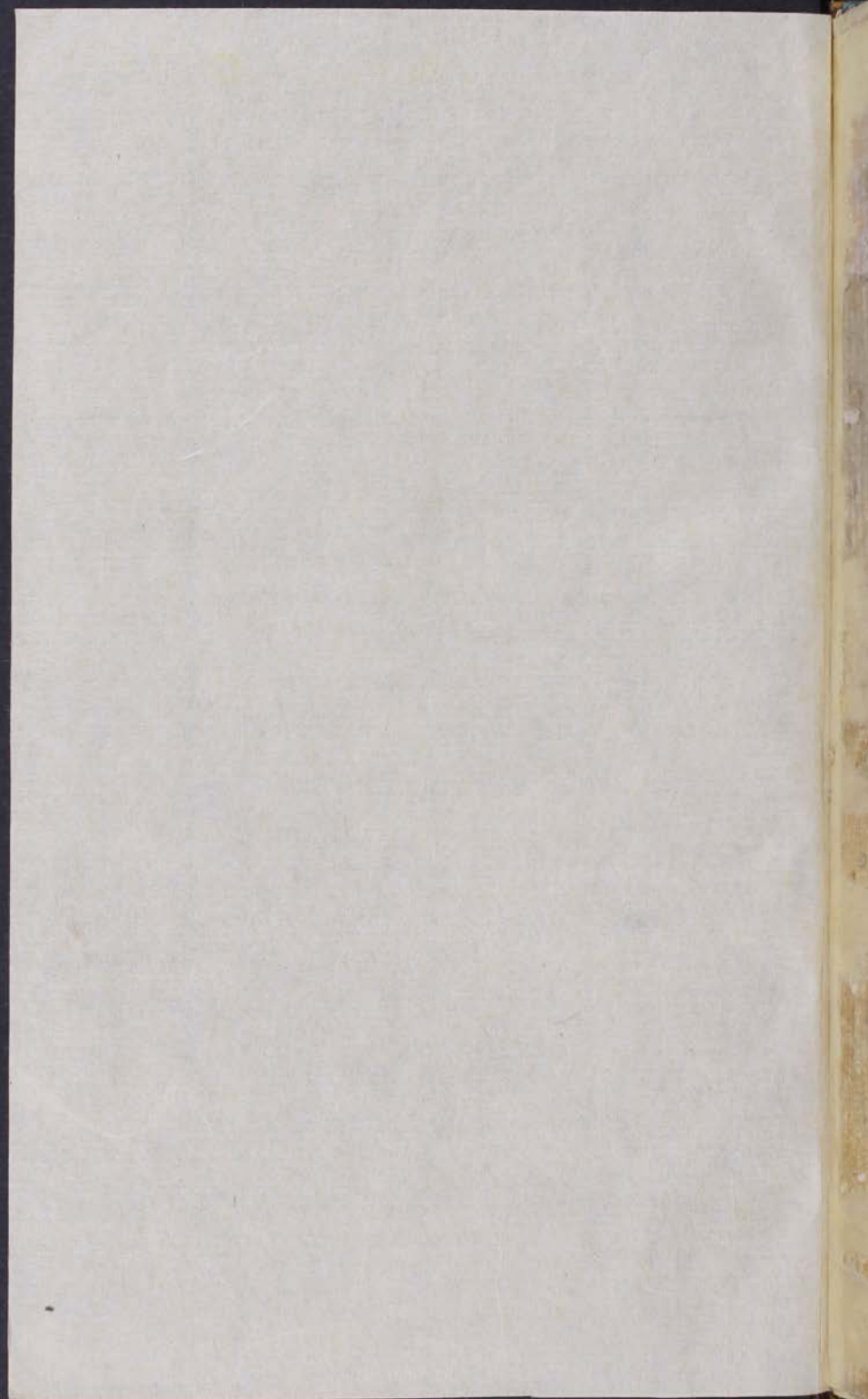
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله
والحمد لله رب العالمين

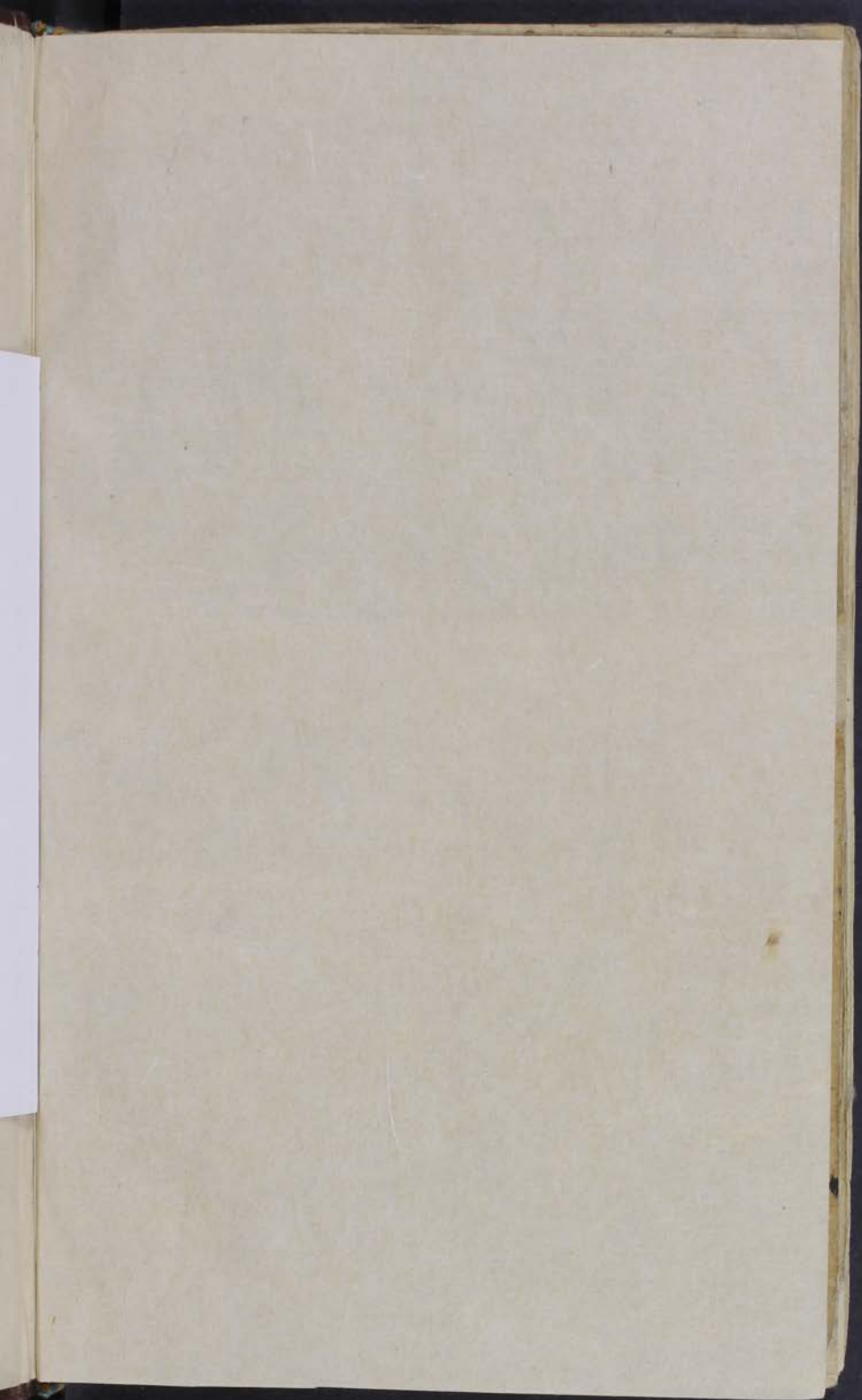
مهر که خواند و طالع دارم
ز آنکه من بیند گفته کارم





Perzsa O. 84.





Digitized by the Library and Information
Centre of the Hungarian Academy of
Sciences



